



اصول فقه ۲ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۵۹

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی
آموزشیار: یاسر سعادت‌ی

مقدمه

یکی از مباحث مربوط به الفاظ، قاعدهٔ عرفی احترازیت قیود می‌باشد. در این درس ابتدا به بیان انواع قیود پرداخته و سپس به تبیین قاعدهٔ احترازیت قیود می‌پردازیم.

یکی از ثمرات مهم مترتب بر این بحث این است که برای دانش پژوه، تفاوت بین این قاعده و مفهوم داشتن کلام روشن می‌شود. به عبارت دیگر، با شناخت این بحث دانش پژوه به آسانی به عدم ملازمه بین احترازی بودن قیود و مفهوم داشتن پی می‌برد؛ البته بیان این تفاوت به درس بعد موکول می‌شود.

متن درس

الاحتراز في القيود

إذا وردَ خطابٌ يشتملُ على حكمٍ و قيدٍ له، فقد يكونُ هذا القيدُ متعلّقاً للحكم؛ كالإكرامِ في (أكرمِ الفقير)، و قد يكونُ موضوعاً له كالفقيرِ في المثال، و قد يكونُ شرطاً كما في الجملةِ الشرطيةِ (إذا زالت الشمس فصل)، و قد يكونُ غايةً كما في (صم إلى الليل)، و قد يكونُ وصفاً للموضوعِ كالعادلِ في (أكرمِ الفقيرَ العادل) و هكذا.

و في كلّ هذه الحالاتِ يوجدُ للكلامِ مدلولٌ تصوّريٌّ أريدَ إخطاره في ذهنِ السامعِ، و مدلولٌ تصديقيٌّ جدّيٌّ و هو الحكمُ الشرعيُّ الذي أبرزَ و كُشِفَ عنه بذلك الخطابُ.

و لا شكّ في أنّ الصورةَ التي تتصوّرُها في مرحلةِ المدلولِ التّصوّريِّ عندَ سماعِ الكلامِ المذكورِ هي صورةٌ حكمٍ يرتبطُ بذلك القيدِ على نحوٍ من أنحاءِ الارتباطِ، و نستكشفُ من دخولِ القيدِ في الصورةِ التي يدلُّ عليها الكلامُ بالدلالةِ التّصوّريةِ دخوله أيضاً في المدلولِ التّصديقيِّ الجدّيِّ، بمعنى أنّ القيدَ مأخوذاً في ذلك الحكمِ الشرعيِّ الخاصِّ الذي كُشِفَ عنه ذلك الكلامُ.

فحينما يقولُ المولى: (أكرمِ الفقيرَ العادل) نفهمُ أنّ الوجوبَ الذي أرادَ كشفه بهذا الخطابِ قد جُعِلَ على الفقيرِ العادلِ، و أخذتِ العدالةُ في موضوعه وفقاً لأخذها في المدلولِ التّصوّريِّ للكلام؛ و ذلك لأنّ المولى لو لم يكنْ قد أخذَ العدالةَ قيداً في موضوعِ ذلك الوجوبِ الذي جعله و أبرزه بقوله: (أكرمِ الفقيرَ العادل) لكان هذا يعني أنّه أخذَ في المدلولِ التّصوّريِّ لكلامه قيداً و لم يأخذَ ذلك القيدَ في المدلولِ الجدّيِّ لذلك الكلامِ، أي أنّه بيّنَ بالدلالةِ التّصوّريةِ للكلامِ شيئاً و هو القيدُ مع أنّه لا يدخلُ في نطاقِ مراده الجدّيِّ.

و هذا خلافُ ظهورٍ عرفيٍّ سياقيٍّ مفاده: أنّ كلّ ما يبيّنُ بالكلامِ في مرحلةِ المدلولِ التّصوّريِّ فهو داخلٌ في نطاقِ المرادِ الجدّيِّ، و بكلمةٍ أخرى: إنّ ما يقوله يريدُه حقيقةً.

و بهذا الظهورُ نُثبتُ قاعدةً و هي قاعدةُ احترازيةِ القيودِ، و مؤداها: أنّ كلّ قيدٍ يُؤخذُ في المدلولِ التّصوّريِّ للكلامِ فالأصلُ فيه بحكمِ ذلك الظهورِ أن يكونَ قيداً في المرادِ الجدّيِّ أيضاً، فإذا قال: (أكرمِ الإنسانَ الفقيرَ) فالفقرُ قيدٌ في المرادِ الجدّيِّ، بمعنى كونه دخیلاً في موضوعِ وجوبِ الإكرامِ الذي سيق ذلك الكلامُ للكشفِ عنه.

و يترتّبُ على ذلك أنّه إذا لم يكنِ الإنسانُ فقيراً فلا يشملُه ذلك الوجوبُ.

قید احترازی و قید توضیحی

قیود، گاهی احترازی هستند و گاهی توضیحی.

قید توضیحی: قیدی است که موجب تقسیم مقید نمی‌شود؛ یعنی به سبب این قید نمی‌توان مقید را به دو قسم تقسیم نمود؛ مانند «هذه النار الحارة و هذا الثلج البارد» که قید حارّه (گرم) برای آتش، و بارد (سرد) برای یخ، موجب تقسیم آتش به حارّ و غیر حارّ و تقسیم یخ به یخ سرد و غیر سرد نمی‌شود. هم‌چنین اگرچه به سبب این قید می‌توان مقید را به دو قسم تقسیم کرد، اما متکلم این قید را برای تقسیم نیاورده است، بلکه آن را برای توضیح و فهم بهتر مطلب بیان نموده است، مانند «ربائبکم اللائی فی حجورکم» که در این آیه شریفه، ازدواج با ربائب^۱ حرام دانسته شده است و قید «فی حجورکم» برای توضیح و بهتر فهمیده شدن مطلب است؛ زیرا به طور معمول این دختران با مادران خود و در منزل شوهر جدید زن پرورش می‌یابند و این قید را شارع برای افاده و توضیح همین سیره عرفی بیان فرموده است؛ لذا غرض از این قید، تقسیم ربائب به ربائبی که در خانه انسان هست و ربائبی که در خانه انسان نیست، نمی‌باشد.

قید احترازی: قیدی است که موجب انقسام مقید، به دو قسم می‌شود؛ به گونه‌ای که این قید بیان می‌کند که موضوع شخص حکم، قسم خاصی می‌باشد و یا حکم در صورت مخصوصی است و به صورت مطلق نمی‌باشد؛ مانند «اکرم الفقیر العادل» که فقیر یا عادل است و یا غیر عادل. از این حکم فهمیده می‌شود که حکم وجوب اکرام، مختص به فقیر عادل است؛ پس با قید «عدالت» از قسم دیگر فقیر احتراز شده است؛ لذا این قید را «قید احترازی» می‌نامند.

انواع قیود

قیدهایی که مصنف به آن‌ها اشاره می‌کند، پنج قسم می‌باشد که پیش از ورود به اصل بحث به شرح این قیود می‌پردازیم:

نوع اول: متعلق حکم

مراد از «متعلق حکم» آن چیزی است که از حکم ناشی می‌شود و مترتب بر حکم و متولد از حکم می‌باشد؛ پس متعلق وجوب، آن چیزی است که تحصیل آن طلب شده است و متعلق حرمت، آن چیزی است که مورد زجر واقع شده است. بنابر این متعلق حکم، نوعی قید است؛ مثلاً در مثال «صل»، هیئت امر دلالت بر وجوب می‌کند ولیکن متعلق حکم (صلات)، وجوبی را که هیئت دلالت بر آن دارد، مقید به صلات می‌کند. یا در مثال «لا تشرب الخمر» شرب خمر - که متعلق نهی است - حرمتی را که هیئت نهی بر آن دلالت دارد، مقید به شرب خمر می‌کند.

نوع دوم: موضوع حکم

^۱. جمع «ربیبه» به معنای پیش‌زاده. به عبارت دیگر، فرزندی که زن از همسر قبلی خود دارد، نسبت به شوهر دوم، ربیبه نامیده می‌شود.

قیدی است که حکم، مترتب بر آن می‌باشد؛ لذا حکم، متأخر از موضوع است و فرقی ندارد که موضوع در خارج موجود باشد یا وجود موضوع مفروض باشد، در هر صورت، حکم مترتب بر این موضوع است و تا موضوع نیاید حکم نیز وجود نخواهد داشت.

مثال: در مثال «يجب الحج على المستطيع»، حکم عبارت است از «وجوب»، و «حج» متعلق آن می‌باشد و «شخص مستطيع» موضوع وجوب حج است که موجب مقید شدن وجوب حج به شخص مستطيع می‌گردد و شمولیت وجوب حج را نسبت به غیرمستطيع از بین می‌برد. پس موضوع حکم نیز نوعی قید است؛ زیرا موجب مقید شدن حکم به نوع خاص می‌شود.

نوع سوم: شرط

شرط در واقع همانند موضوع در قضایای حملیه می‌باشد، بلکه می‌توان گفت بازگشت موضوع در قضایای حملیه، در واقع به شرط می‌باشد؛ برای مثال، زمانی که گفته می‌شود: «أكرم العالم»، در واقع مانند این است که گفته شود: «أكرم الانسان إذا كان عالماً». به هر حال، موضوع و شرط در این که حکم بر آن‌ها مترتب می‌شود، مشترک هستند و فرق بین آن دو فقط در نحوه بیان می‌باشد؛ لذا شرط نیز مانند موضوع، قیدی برای نفس حکم است.

نوع چهارم: وصف

وصف، قیدی است که دایره موضوع را مضیق می‌کند؛ خواه نحوی باشد یا حال و یا تمیز باشد؛ زیرا همه این موارد تضییق کننده دایره موضوع هستند. پس وقتی که گفته می‌شود «أكرم الفقير العادل» و یا «أكرم الفقير عدلاً» و یا «أكرم الفقير عادلاً»، قید «عدالت» موجب تضییق دایره موضوع حکم (فقیر) می‌شود و حکم وجوب اکرام، مختص به فقیر عادل خواهد بود.

نوع پنجم: غایت

یعنی قیدی که زمان به پایان رسیدن فعلیت حکم را بیان می‌کند. این قید نیز در حقیقت جزء موضوع حکم است؛ زیرا حکم بر موضوع، برای قطعه زمانی خاصی حمل شده است که غایت، انتهای این زمان را بیان می‌کند. پس این زمان در ابتدا فرض شده و سپس حکم برای آن قرار داده شده است.

تطبيق

إذا وردَ خطابٌ يشتملُ على حكمٍ و قيدٍ له^۱، فقد يكونُ هذا القيدُ متعلقاً للحكم؛ كالإكرامِ في (أكرم الفقير)، و قد يكونُ موضوعاً له^۲ كالفقيرِ في المثالِ،

هر گاه خطابی از ناحیه مولا صادر شود که مشتمل بر حکم و قیدی برای آن حکم باشد، گاهی این قید متعلق برای حکم می‌باشد، مانند اکرام در «أكرم الفقير» و گاهی قید موضوع برای حکم است، مانند فقیر در مثال مذکور.

^۱ مرجع ضمیر: حکم.

^۲ مرجع ضمیر: حکم.

و قد يكون^۱ شرطاً كما في الجملة الشرطية (إذا زالت الشمس فصل)، و قد يكون غايةً كما في (صم إلى الليل)، و قد يكون وصفاً للموضوع كالعادل في (أكرم الفقير العادل) و هكذا^۲.

و گاهی قید شرط می‌باشد، چنان‌که در جمله شرطیه چنین است، مانند «إذا زالت الشمس فصل»؛ و گاهی قید غایت برای حکم است، مانند «صم إلى الليل» (که «إلى الليل» غایت و قید برای وجوب صوم است)؛ و گاهی قید وصف برای موضوع می‌باشد، مانند عادل در مثال «أكرم الفقير العادل».

Sco۱:۱۴:۵۷

قاعده احترازی بودن قیود

بعد از بیان انواع قید - که مقدمه بر این بحث بود - وارد اصل مبحث می‌شویم با این پرسش که: قیودی که در مرحله مدلول تصویری اخذ شده است، آیا در مرحله مدلول تصدیقی جدی نیز مراد متکلم است، به گونه‌ای که واقعاً در حکم دخیل باشند و یا این قیود فقط برای توضیح و یا تمثیل - مثلاً - ذکر شده‌اند، به گونه‌ای که وجود و عدم این قیود در ترتب حکم اثری ندارد؟

پاسخ این سؤال را در طی اشاره به دو مطلب بیان می‌نماییم:

مطلب اول: وجود مدالیل سه‌گانه برای کلام

در مباحث پیشین گذشت که سه مدلول برای کلام وجود دارد:

۱. مدلول تصویری

۲. مدلول تصدیقی اول

۳. مدلول تصدیقی ثانوی (جدی)

اما مدلول تصویری به صرف شنیدن لفظ و علم سامع به وضع حاصل می‌شود؛ لذا اگر کلام از یک عروسک هم صادر شود، دارای مدلول تصویری است و سامع به صرف شنیدن لفظ به معنای آن منتقل می‌شود. و اما مدلول تصدیقی اول زمانی حاصل می‌شود که کلام از فرد عاقل ملتفت صادر شود؛ به این معنا که متکلم قصد کرده باشد این معنا را در ذهن سامع ایجاد کند.

و اما مدلول تصدیقی ثانوی زمانی حاصل می‌شود که متکلم جدی باشد؛ به این معنا که مثلاً در انشاء، متکلم اراده کرده است که حکمی را برای سامع انشا نماید که محقق کردن مضمون آن بر سامع لازم و واجب باشد و یا در إخبار، اراده کرده است که به سامع خبری از واقع بدهد.

مطلب دوم: تطابق بین مدلول تصویری و مدلول جدی

هر آن‌چه را که متکلم در مرحله مدلول تصویری بیان می‌کند، در مرحله مدلول جدی نیز آن را اراده کرده است، مگر این‌که قرینه‌ای را بر خلاف آن نصب کند؛ زیرا ظاهر هر متکلمی این است که هر آن‌چه را که در مرحله دلالت

^۱ اسم «يكون»: هذا القيد.

^۲ یعنی: قیود دیگری نیز وجود دارد، مانند ظرف و استثناء و غیر ذلک.

تصوری بیان نموده است، در مرحله دلالت تصدیقی ثانیه نیز آن را اراده کرده است؛ به عبارت دیگر، عقلاً در محاورات عرفی خود به یک قاعده عرفی تکیه می‌کنند که مفاد این قاعده آن است که هر قیدی در مدلول تصویری اخذ شده است، در مرحله مدلول جدی نیز مراد متکلم است؛ لذا اگر مولا بگوید: «أكرم الفقير العادل»، از این دلیل فقط وجوب اکرام فقیر عادل فهمیده می‌شود و این کلام دلالتی بر وجوب اکرام فقیر غیرعادل ندارد.

تطبيق

و في كل هذه الحالات^۱ يوجد للكلام مدلول تصوري^۲ أريد إخطاره^۳ في^۴ ذهن السامع.

و در هر یک از این حالات (که قیدی برای حکم یا موضوع حکم وجود دارد) یک مدلول تصویری برای کلام وجود دارد که اراده شده است این معنا در ذهن سامع ایجاد شود.

و مدلول تصدیقی جدی^۵ و هو الحكم الشرعي^۶ الذي أبرز و كشف عنه بذلك الخطاب.

و یک مدلول تصدیقی جدی وجود دارد که عبارت است از حکم شرعی که به وسیله خطاب منکشف و ابراز شده است.

و لا شك في أن الصورة التي نتصورها في مرحلة المدلول التصوري^۷ عند سماع الكلام المذكور هي^۸ صورة^۹ حكم يرتبط بذلك القيد على نحو من أنحاء الارتباط،

و شکی نیست آن صورتی که در مرحله مدلول تصویری - در هنگام شنیدن کلام مذکور - تصور می‌کنیم، صورتی است که به نحوی مرتبط با قیدهایی به کار رفته در آن کلام می‌باشد.

و نستكشف من دخول القيد في الصورة التي يدل عليها الكلام بالدلالة^{۱۰} التصورية دخوله^{۱۱} أيضاً في المدلول التصديقي^{۱۲} الجدّي، بمعنى أن القيد مأخوذ في ذلك الحكم الشرعي الخاص الذي كشف عنه^{۱۳} ذلك الكلام.

و از دخول قيد در صورتی که کلام به دلالت تصویری بر آن دلالت دارد، کشف می‌کنیم که این قيد بر مدلول تصدیقی جدی نیز وارد شده است؛ به این معنا که قيد در حکم شرعی که کلام کاشف از آن حکم است، اخذ شده است.

فحينما يقول المولى: (أكرم الفقير العادل) نفهم أن الوجوب الذي أراد كشفه بهذا الخطاب قد جعل على الفقير العادل.

پس زمانی که مولا می‌گوید: «أكرم الفقير العادل» می‌فهمیم که وجوبی که شارع اراده کرده با این خطاب بیان نماید، برای فقیر عادل قرار داده شده است.

^۱ یعنی: در هر یک از حالات پنج‌گانه فوق که قیدی برای حکم یا موضوع حکم وجود دارد.

^۲ مرجع ضمیر: مدلول تصویری

^۳ متعلق: اخطاره

^۴ مرجع ضمیر: الصورة التي....

^۵ خبر أن

^۶ متعلق: يدل

^۷ مفعول نستكشف؛ مرجع ضمیر: القيد

^۸ مرجع ضمیر: الحكم الشرعي

و أَخَذَتِ الْعَدَالَةُ فِي مَوْضُوعِهِ^۱ وَفَقّاً لِأَخْذِهَا^۲ فِي الْمَدْلُولِ التَّصَوُّرِيَّ لِلْكَلَامِ؛

و قید عدالت در موضوع حکم اخذ شده است، همان گونه که در مدلول تصویری کلام اخذ گردیده است.

و ذَلِكَ^۳ لِأَنَّ الْمَوْلَى لَوْ لَمْ يَكُنْ قَدْ أَخَذَ الْعَدَالَةَ قِيداً^۴ فِي مَوْضُوعِ ذَلِكَ الْوَجُوبِ الَّذِي جَعَلَهُ وَ أْبْرَزَهُ بِقَوْلِهِ: (أَكْرَمُ الْفَقِيرِ الْعَادِلَ) لَكَانَ هَذَا^۵ يَعْنِي أَنَّهُ^۶ أَخَذَ فِي الْمَدْلُولِ التَّصَوُّرِيَّ لِكَلَامِهِ^۷ قِيداً^۸ وَ لَمْ يَأْخُذْ ذَلِكَ الْقَيْدَ فِي الْمَدْلُولِ الْجَدِيِّ لِذَلِكَ الْكَلَامِ.

و این اخذ قید (اخذ شده در مدلول تصویری) در مدلول تصدیقی جدی بدین خاطر است که اگر مولا قید عدالت را در موضوع حکم وجوبی - که با خطاب «أَكْرَمُ الْفَقِيرِ الْعَادِلَ» ابراز نموده است - ، اخذ نکرده باشد، به این معنا خواهد بود که مولا در مدلول تصویری قیدی را اخذ نموده است که آن قید در مدلول تصدیقی کلام اخذ نشده است.

أَيَّ أَنَّهُ بَيَّنَّ بِالِدَلَالَةِ التَّصَوُّرِيَّةِ لِلْكَلَامِ شَيْئاً^۹ وَ هُوَ الْقَيْدُ مَعَ أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ فِي نِطَاقِ مَرَادِهِ الْجَدِيِّ.

یعنی در مدلول تصویری، شیءای را بیان کرده است که همان قید است؛ با این که این قید، دخلی در مراد جدی ندارد.

و هَذَا^{۱۰} خِلَافُ ظَهْوَرٍ عَرَفِيٍّ سِيَاقِيٍّ.

و این که قید اخذ شده در مدلول تصویری، دخلی در مدلول تصدیقی جدی نداشته باشد، خلاف ظهور عرفی سیاق کلام می باشد.

مَفَادُهُ^{۱۱}: أَنَّ كُلَّ مَا يَبِينُ بِالْكَلَامِ فِي مَرَحَلَةِ الْمَدْلُولِ التَّصَوُّرِيِّ فَهُوَ دَاخِلٌ فِي نِطَاقِ الْمَرَادِ الْجَدِيِّ، وَ بِكَلِمَةٍ أُخْرَى: إِنَّ مَا يَقُولُهُ^{۱۲} يَرِيدُهُ^{۱۳} حَقِيقَةً.

که مفاد عرفی سیاق کلام این است که هر آنچه که در مرحله مدلول تصویری کلام اخذ شده است، در دایره و محدوده مراد جدی، دخل می باشد. به عبارت دیگر، آنچه را که متکلم می گوید، حقیقتاً آن را اراده کرده است.

^۱ مرجع ضمیر: الوجوب

^۲ مرجع ضمیر: العدالة

^۳ مشارالیه: أَخَذَ قَيْدَ الَّذِي أُخِذَ فِي مَدْلُولِ التَّصَوُّرِيَّ فِي مَدْلُولِ التَّصَدِيقِي الْجَدِيِّ.

^۴ مفعول دوم أَخَذَ

^۵ مشارالیه: عدم أَخَذَ قَيْدَ الْعَدَالَةِ فِي مَوْضُوعِ ذَلِكَ الْوَجُوبِ...

^۶ مرجع ضمیر: المولى

^۷ مرجع ضمیر: المولى؛ متعلق: الْمَدْلُولُ التَّصَوُّرِيَّ

^۸ مرجع ضمیر: شَيْئاً

^۹ مشارالیه: بَيَانُ الْقَيْدِ فِي مَدْلُولِ التَّصَوُّرِيَّ مَعَ أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ فِي نِطَاقِ مَرَادِهِ الْجَدِيِّ

^{۱۰} مرجع ضمیر: ظَهْوَرٌ عَرَفِيٍّ سِيَاقِيٍّ

^{۱۱} مرجع ضمیر: المولى

^{۱۲} مرجع ضمیر: مَا يَقُولُهُ

و بهذا الظهور تُثبتُ قاعدةٌ و هي قاعدةُ احترازيةِ القيود.

و به سبب این ظهور عرفی سیاق کلام (در این که قیود مدلول تصویری در مدلول تصدیقی جدی نیز دخالت دارد) قاعده‌ای را ثابت می‌کنیم که عبارت است از قاعده احترازی بودن قیود.

و مؤدّاه^۱: «أَنَّ كُلَّ قَيْدٍ يُؤْخَذُ فِي الْمَدْلُولِ التَّصَوُّرِيُّ لِلْكَلامِ فَلْأَصْلُ فِيهِ^۲ بِحَكْمِ ذَلِكَ الظَّاهِرِ^۳ أَنْ يَكُونَ قَيْدًا فِي الْمَرَادِ الْجَدِيِّ أَيْضًا، فَإِذَا قَالَ: (أَكْرَمَ الْإِنْسَانَ الْفَقِيرَ) فَالْفَقْرُ قَيْدٌ فِي الْمَرَادِ الْجَدِيِّ.

و مفاد این قاعده (احترازی بودن قیود) این است که هر قیدی که در مدلول تصویری کلام اخذ می‌شود. پس اصل در این قید به حکم این ظهور، آن است که این قید در مراد جدی کلام نیز دخیل می‌باشد؛ پس زمانی که مولا بگوید: «اکرم الانسان الفقير»، فقر، قید در مراد جدی مولا می‌باشد.

بمعنی کونه^۴ دخیلاً فی موضوع وجوب الإکرام الذی سیق ذلک الکلامُ للكشف عنه^۵.

به این معنا که این قید (فقر) در موضوع وجوب اکرام دخیل است؛ وجوب اکرامی که این کلام برای کشف از آن، بیان شده است.

و یترتّبُ علی ذلک أنّه إذا لم یکن الإنسانُ فقيراً فلا یشمّله ذلک الوجوبُ.

و بر این دخالت قید در مراد جدی مولا، این امر مترتب می‌شود که اگر انسانی فقیر نباشد وجوب اکرام شامل او نمی‌شود.

Sco۲:۳۷:۰۲

^۱ مرجع ضمیر: قاعدة احترازية القيود

^۲ مرجع ضمیر: قید یؤخذ....

^۳ یعنی: ظهور عرفی سیاقی که مفاد آن عبارت است از: آنچه را که متکلم می‌گوید، حقیقتاً آن را اراده کرده است.

^۴ مرجع ضمیر: الفقر.

^۵ مرجع ضمیر: الذی.

^۶ مشارالیه: دخالة القید فی المراد الجدی.

چکیده

۱. قیودی را که مصنف به آن‌ها اشاره می‌کنند بر پنج قسم هستند:

نوع اول: متعلق حکم: یعنی چیزی که از حکم ناشی می‌شود و مترتب بر حکم است، مانند نماز در مثال «صل» که متعلق وجوب است.

نوع دوم: موضوع حکم: یعنی چیزی که حکم مترتب بر آن است و متأخر از آن می‌باشد؛ مانند «فقیر» در مثال «اکرم الفقیر».

نوع سوم: شرط: همانند موضوع در قضایای حملیه می‌باشد؛ مانند «إن جاءك زيد فأكرمه»

نوع چهارم: غایت: یعنی زمانی که فعلیت حکم در آن زمان منقضی می‌گردد؛ مانند «صم الى الليل».

نوع پنجم: وصف: یعنی قیدی که دامنه موضوع را مضیق می‌کند، خواه نعت نحوی باشد یا حال و یا تمیز باشد؛ مانند «أكرم الفقير العالم».

۲. قیود مأخوذ در کلام به دو قسم تقسیم می‌شوند:

الف) قید توضیحی: قیدی است که موجب تقسیم مقید نمی‌شود؛ یعنی به سبب این قید نمی‌توان مقید را به دو قسم تقسیم نمود.

ب) قید احترازی: قیدی است که موجب انقسام مقید، به دو قسم می‌شود؛ به گونه‌ای که این قید بیان می‌کند که موضوع حکم، قسم خاصی می‌باشد یا حکم در صورت مخصوصی است و به صورت مطلق نمی‌باشد

۳. قاعده احترازی بودن قیود: یعنی ظهور عرفی سیاق کلام این است که هر آن چه را که متکلم بیان نموده و در مرحله مدلول تصویری آورده است، آن را قصد نموده و در مرحله تصدیقی نیز دخیل می‌باشد؛ لذا قیود ذکر شده در مرحله مدلول تصویری، در مرحله مدلول جدی نیز دخیل است و موجب تضییق دایره حکم و یا موضوع آن می‌گردد.